

## مروری بر مناقشات نظری پیرامون امنیت و روش‌های پیشگیری از جرم

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱/۲۵

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۸/۳/۱۵

الهام سوری\*

### چکیده

امنیت یکی از مهم‌ترین عوامل سازنده کیفیت مطلوب در طراحی شهری است. در واقع می‌توان گفت، وجود محیطی امن برای زندگی از ضروریات و نیازهای اصلی انسان می‌باشد. احساس ناامنی در محیط و نگرانی‌های ناشی از مکان‌های ناامن، سایر فعالیت‌های انسانی را تحت شعاع قرار داده و امور اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و غیره به درستی انجام‌پذیر نخواهد بود. امنیت به حفاظت از اشخاص و دارایی‌های آنها بر می‌گردد. کمبود امنیت، احساس خطر و ترس از جرم و جنایت موجب کاهش استفاده از عرصه‌های همگانی و عدم کارایی محیط‌های شهری می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت، ایجاد احساس امنیت و ایمنی لازمه موفقیت طراحی شهری می‌باشد. احساس امنیت یکی از اصلی‌ترین عوامل پایداری فضاهای شهری به شمار می‌رود و بدون احساس امنیت هیچ فضای شهری عرصه حضور و تعاملات اجتماعی شهروندان نخواهد بود. از اینرو دانش طراحی شهری خود را ملزم به برقراری این کیفیت کلیدی در فضاهای شهری می‌داند.

همان‌گونه که در مسئله بهداشت و درمان اجتماعات انسانی موضوع پیشگیری از بیماری‌ها مقدم بر درمان آنها می‌باشد و این مطلب به عنوان یک اصل ریشه‌ای پذیرفته شده است، در خصوص جرائم شهری نیز بدین‌گونه است یعنی جلوگیری و پیشگیری کردن از وقوع جرایم مقدم بر تمامی اقداماتی است که دولت و دستگاه‌های قضایی و انتظامی یک کشور طی سلسله اقداماتی پر هزینه انجام می‌دهند تا فرد مجرم را مجازات و تنبیه کنند.

به طور کلی دو رویکرد پیشگیری از جرم در میان نظریه‌پردازان رایج است. رویکرد نخست، رویکرد غیرمکانی است که به کاهش و یا از بین بردن انگیزه‌های شخصی ارتکاب جرم از طریق آموزش‌های اخلاقی، بهبود وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، وضع قوانین و جریمه اشاره دارد. این رویکرد در برخی منابع رویکرد اجتماعی نیز نامیده شده است. رویکرد دیگر رویکرد مکانی (موضعی) است که هدف اصلی آن سخت‌تر کردن امکان ارتکاب جرم بوسیله کاربرد تکنیک‌هایی خاص در مکانی مشخص می‌باشد.

این مقاله ضمن بررسی مناقشات نظری پیرامون این دو رویکرد، اختلافات موجود بین نظریه‌پردازان هر رویکرد را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد. در پایان نیز به جمع‌بندی آرای این نظریه‌پردازان پیرامون امنیت و روش‌های پیشگیری از جرم و همچنین علت اساسی این مناقشات و اختلاف نظرها پرداخته شده است.

به طور کلی با توجه به تمام نظریه‌پردازی‌های صورت گرفته پیرامون "ارتقای احساس امنیت" می‌توان گفت از طریق طراحی کالبدی تا حد زیادی می‌توان جرائم را در فضاهای شهری کاهش داد. البته در این راستا دو نکته مهم حائز اهمیت است: نخست آنکه، کیفیت‌های طراحی شهری به تنهایی ظاهر و ایجاد نمی‌شوند، بلکه این کیفیت‌ها هم‌زمان و مکمل هم بوده، روابط پیچیده‌ای با هم دارند و ایجاد احساس امنیت در فضا نیازمند ارتقای سایر کیفیت‌های طراحی شهری مانند احساس تعلق است که حضور شهروندان را در فضا تشویق نماید.

از سوی دیگر باید در نظر داشت که اتخاذ روش و تکنیک مناسب برای پیشگیری از جرم به درک عمیق زمینه محلی نیاز دارد. در مکانی خلوت و به اصطلاح سوت و کور ممکن است ایجاد سرزندگی برای جلب افراد، نظارت طبیعی آنها و کاهش امکان وقوع جرم مفید به نظر رسد، ولی این سرزندگی اگر از حد خاصی تجاوز نماید، موجب آشفتنگی محیط شده و با افزایش امکان ارتکاب جرم امنیت را کاهش می‌دهد.

### واژگان کلیدی:

امنیت، روش‌های پیشگیری از جرم، رویکرد مکانی، رویکرد غیرمکانی

## مقدمه

امنیت واژه‌ای عربی از ریشه امن و به معنی راحت، آسوده و بی‌ترس بودن است. گرچه امنیت<sup>۱</sup> و ایمنی<sup>۲</sup> هر دو در عربی از یک ریشه‌اند، اما معنای آنها را نباید با هم اشتباه کرد. امنیت مفهومی اجتماعی است و کاربرد آن نیز به گونه‌ای مرتبط با شهر، جامعه و جمع معنی پیدا می‌کند و ایمنی به معنی دوری از خطر و در سلامت زیستن است و کاربرد آن عمدتاً فردی است. از آنجا که ورود به بحث تفاوت میان امنیت و ایمنی برای خود نیاز به مطالعه و پژوهش مفصل و مستقلی دارد که خارج از وظیفه‌ی این مقاله می‌باشد. لذا، امنیت در این مقاله به عنوان یک احساس فرض شده و ایمنی شرایطی عینی یک محیط سالم و بدون خطر برای ساکنین تلقی می‌گردد.

احساس امنیت یکی از اصلی‌ترین عوامل پایداری فضاهای شهری به شمار می‌آید و بدون احساس امنیت هیچ فضای شهری، عرصه حضور و تعاملات اجتماعی شهروندان نخواهد بود. از آنجا که در دانش طراحی شهری توجه به ایجاد حس امنیت وظیفه‌ای مهم برای طراحان شهری تلقی می‌شود و حس امنیت رابطه مستقیمی با پیشگیری از جرم و جنایت دارد، تاکنون نظریه‌پردازان بسیاری در این زمینه اظهار نظر کرده و جنبه‌های مختلف آن را مورد نقد قرار داده‌اند.

این مقاله با بررسی آرای این صاحب‌نظران به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که "آیا با تمهیدات کالبدی می‌توان جرائم را در محیط‌های شهری کاهش داد؟".

### ۱. امنیت چیست؟

امنیت یکی از مهم‌ترین عوامل سازنده کیفیت مطلوب در طراحی شهری است. اهمیت موضوع امنیت در زندگی انسان تا جایی است که جان لنگ، نظریه‌پرداز مشهور امریکایی آن را در کنار سایر نیازهای فیزیولوژیک انسان مانند غذا، سرپناه و بهداشت مطرح می‌کند (گلکار، ۱۳۸۰: ۵۲). در واقع می‌توان گفت، وجود محیطی امن برای زندگی از ضروریات و نیازهای اصلی انسان می‌باشد. احساس ناامنی در محیط و نگرانی‌های ناشی از مکان‌های ناامن، سایر فعالیت‌های انسانی را تحت شعاع قرار داده و امور اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و غیره به درستی انجام پذیر نخواهد بود. ناهنجاری‌های اجتماعی و جرائم که از سوی عاملین و مجرمین در محیط‌های شهری به وقوع می‌پیوندد از جمله موارد اصلی ناامنی محیط زندگی و سلب‌کننده امنیت شهرها و در نتیجه مختل نمودن حضور مردم در فضاها و تعاملات اجتماعی آنها می‌باشد. مردمی که در شهرها زندگی می‌کنند، خواسته و یا ناخواسته، چه در مواقعی که درون منازل خود به سر می‌برند و چه در هنگامی که در محیط خارج از خانه و در عرصه‌های عمومی هستند با پدیده وقوع جرم و ناهنجاری‌های اجتماعی به طور احتمالی روبه‌رو بوده و خطر وقوع جرم همواره یک شهروند را تهدید می‌کند (حشمتی، ۱۳۸۴: ۸۴).

همانطور که کرمونا اشاره دارد، امنیت به حفاظت از اشخاص و دارایی‌های آنها بر می‌گردد. کمبود امنیت، احساس خطر و ترس از جرم و جنایت موجب کاهش استفاده از عرصه‌های همگانی و عدم کارایی محیط‌های شهری می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت، ایجاد احساس امنیت و ایمنی لازمه موفقیت طراحی شهری می‌باشد (Carmona, 2003: 119).

بر این اساس یکی از وظایف اصلی طراحی شهری ایجاد بستری امن و ایمن برای حضور مردم می‌باشد. همانگونه که در مسئله بهداشت و درمان اجتماعات انسانی موضوع پیشگیری از بیماری‌ها مقدم بر درمان آنها می‌باشد و این مطلب به عنوان یک اصل ریشه‌ای پذیرفته شده است، در خصوص جرائم شهری نیز بدین گونه است. یعنی جلوگیری و پیشگیری کردن از وقوع جرایم مقدم بر تمامی اقداماتی است که دولت و دستگاه‌های قضایی و انتظامی یک کشور طی سلسله اقداماتی پرهزینه انجام می‌دهند تا فرد مجرم را مجازات و تنبیه کنند (حشمتی، ۱۳۸۴: ۸۴).

### ۲. رویکردهای پیشگیری از جرم و مناقشات بین آنها

همانطور که عنوان شد، پیشگیری از وقوع جرم مقدم بر تمام اقدامات پرهزینه‌ای است که پس از وقوع جرم انجام می‌گیرد. تاکنون نظریه‌پردازان بسیاری در خصوص پیشگیری از جرم اظهار نظر نموده‌اند و در برخی موارد نیز تجربیات نظری خود را به صورت عملی در مکانی مشخص به اجرا در آورده‌اند.

بر اساس ایده‌های مطرح شده توسط این اندیشمندان به طور کلی می‌توان گفت دو نوع رویکرد اصلی برای پیشگیری از جرم وجود دارد:

رویکرد نخست، رویکرد غیرمکانی<sup>۳</sup> است که به کاهش و یا از بین بردن انگیزه‌های شخصی ارتکاب جرم از طریق آموزش‌های اخلاقی، بهبود وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، وضع قوانین و جریمه اشاره دارد (Carmona, 2003: 120). این رویکرد در برخی منابع رویکرد اجتماعی<sup>۴</sup> نیز نامیده شده است (Coupland, 1997: 182). نظریه‌پردازان این رویکرد مانند ویلسون و ماری<sup>۵</sup> در زمینه‌های علوم انسانی تخصص داشته‌اند. رویکرد دیگر رویکرد مکانی (موضعی) است که هدف اصلی آن سخت‌تر کردن امکان ارتکاب جرم بوسیله کاربرد تکنیک‌هایی خاص در مکانی مشخص می‌باشد (Carmona, 2003: 120). نظریه‌پردازان این رویکرد را کسانی تشکیل می‌دهند که مانند وود، آنجل، نیومن و هیلیر در زمینه معماری و طراحی شهری فعالیت داشته و یا اینکه مانند جیکوبز بر اساس تجربیات خود در این زمینه اظهار نظر نموده‌اند.

توجه اصلی رویکرد مکانی به فرصت ارتکاب جرم است. همانطور که کلارک در کتاب خود<sup>۶</sup> توضیح می‌دهد، رویکرد پیشگیری از جرم مکانی به تغییرات محیطی می‌پردازد که موجبات کاهش فرصت ارتکاب جرم را فراهم سازد. بنابراین می‌توان گفت این رویکرد بیشتر بر زمینه ارتکاب جرم تأکید دارد تا عمل جرم. بر این اساس به نظر می‌رسد که لازم نیست دقیقاً آنچه موجب انگیزش افراد در جهت ارتکاب جرم می‌شود، شناسایی گردد، بلکه تنها کافی است تشخیص داده شود، در برخی افراد انگیزه‌هایی برای ارتکاب جرم وجود دارد. این رویکرد، در واقع، زمینه‌های اجتماعی، فیزیکی و روانشناختی ارتکاب جرم را شناسایی کرده و چهار نوع راهبرد برای کاهش فرصت ارتکاب جرم ارائه می‌دهد:

۱- افزایش امکان مشاهده جرم و جنایت

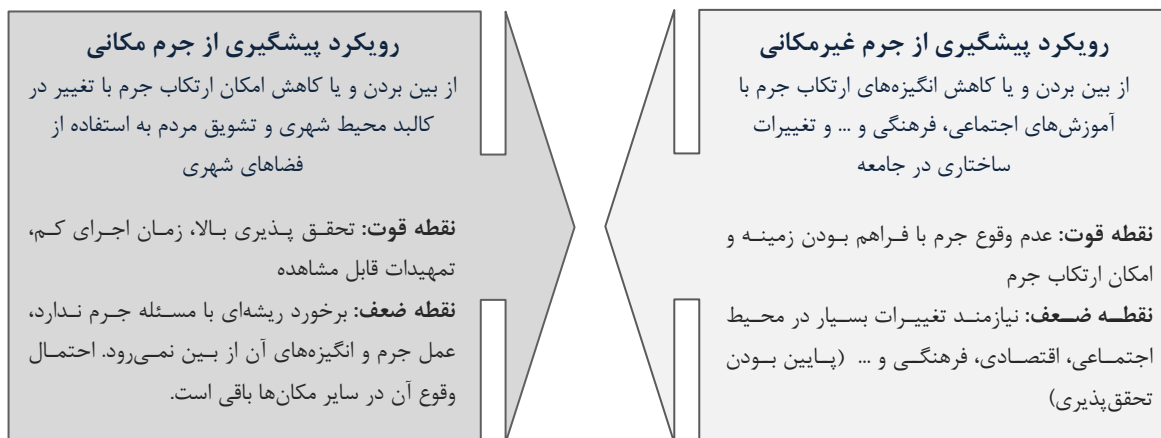
۲- افزایش خطر ارتکاب جرم

۳- کاهش منفعت‌های ارتکاب جرم

۴- از بین بردن بهانه‌های ارتکاب جرم (Clarke, 1997).

کرمونا از نظر تئوری رویکرد نخست را برخوردی موثرتر با مسئله جرم و جنایت می‌داند، چرا که به باور وی با از بین بردن انگیزه‌های ارتکاب جرم، در صورت فراهم بودن زمینه و امکان ارتکاب آن، از آنجا که انگیزه‌ای وجود ندارد، جرمی نیز صورت نمی‌گیرد. اما از آنجا که تحقق اهداف این رویکرد نیازمند زمان بیشتر، تمهیدات جامع‌تر و آموزش‌های اجتماعی، فرهنگی و ... بسیاری است که به سختی محقق می‌شوند، رویکرد دیگر یعنی از بین بردن فرصت ارتکاب جرم در عمل توجیه شده‌تر است. البته لازم به ذکر است، رویکرد غیر مکانی به علت آنکه با تمهیداتی غیرکالبدی سر و کار دارد، خارج از حوزه کار طراحی شهری است (Carmona, 2003: 121). با توجه به وظیفه اصلی طراحی شهری در تحقق‌پذیری اهداف رویکرد دوم می‌بایست اذعان داشت که تکنیک‌های کاهش فرصت ارتکاب جرم در ادبیات این رشته پیشرفت بسیاری داشته است.

نمودار ۱: تقابل دو رویکرد اصلی پیشگیری از جرم



در حوزه فعالیت طراحی شهری

خارج از حوزه فعالیت طراحی شهری

در راستای اهداف این مقاله و با توجه به آنکه تاکنون نظریه‌پردازان بسیاری در ارتباط با پیشگیری از جرم از طریق طراحی محیطی اظهار نظر نموده‌اند، در ادامه به بررسی ایده‌های اندیشمندان رویکرد مکانی یا موضعی و اختلافات بین آنها پرداخته و مناقشات نظری بین پیروان این رویکرد و رویکرد غیرمکانی به صورت موردی بررسی شده است.

وود (۱۹۶۱) از جمله نخستین افرادی است که به ارتباط بین محیط کالبدی و جرم پی برد، او در بررسی‌های خود به این نتیجه رسید که "چگونه ویژگی‌های کالبدی طرح‌های مجتمع‌های مسکونی عمومی از ارتباطات و تماس شهروندان ساکن در بلوک‌های مسکونی که از عمده هسته‌های کنترل و مراقبت اجتماعی غیررسمی در محیط هستند، جلوگیری می‌نماید" (Wood, 1961). او راهبردهایی را برای طرح مباحث مربوط به امنیت در مکان‌ها بسط داد و بر صورتی از طراحی که توانایی نظارت طبیعی (غیررسمی) را حمایت کند، تأکید کرد. البته راهبردهای او هیچگاه به اجرا در نیامد. متعاقب بررسی‌های وود، جین جیکوبز (۱۹۶۱) کتاب معروف خود "مرگ و زندگی در شهرهای بزرگ امریکا"<sup>۷</sup> را به رشته تحریر درآورد و به طرز ماهرانه، بر اساس تجربیات شخصی خود در شهر بوستون، روابط جرم و طراحی کالبدی محیط زندگی را بیان نمود. از نظر او لازمه موفقیت محلات این است که امنیت و ایمنی در خیابان‌های آن احساس شود. او توجه خاصی به خیابان به عنوان یک فضای شهری داشت و کاهش امنیت را نتیجه فقدان سرزندگی در خیابان‌ها می‌دانست. بر این اساس، جیکوبز سه عامل را برای ایجاد سرزندگی در خیابان معرفی می‌کند:

۱- ایجاد تمایز روشن بین فضاهای خصوصی و عمومی (روشن بودن سلسله مراتب و آستانه‌ها)

۲- امکان مراقبت بصری روی خیابان (چشمان خیابان)

۳- ایجاد جاذبه‌های کافی در بدنه خیابان (تشویق مردم به استفاده از فضا در تمام اوقات) (Jacobs, 1961).

البته لازم به ذکر است که منظور او از خیابان، خیابانی مختلط با کاربری تجاری، مسکونی و ... است و با خیابان محلی و صرفاً مسکونی تفاوت دارد.

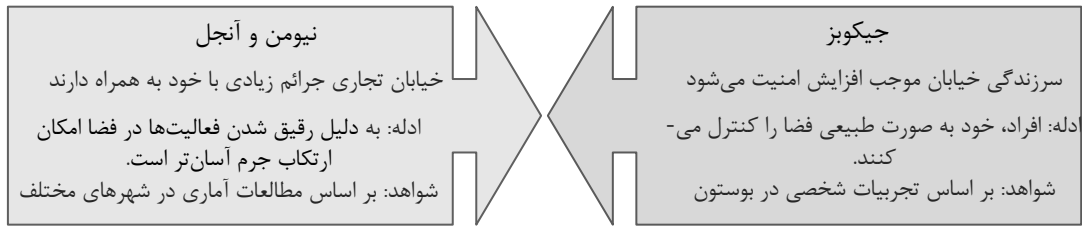
از دیگر نظریه‌پردازان می‌توان از آنجل (۱۹۶۹) که همواره تأکید بر اهمیت محیط کالبدی برای پیشگیری از جرم داشت، نام برد. او معتقد بود «بوسیله مشخص کردن حدود مالکیت، کاهش و یا افزایش دسترسی به محل و انجام اقداماتی در خصوص نظارت و مراقبت شهروندان و پلیس، که از طریق طراحی محیط کالبدی صورت می‌گیرد می‌توان بر روی کاهش جرائم تأثیر مستقیمی گذاشت». به اعتقاد آنجل ارتکاب جرم ارتباطی معکوس با شدت فعالیت در خیابان دارد و محیط‌های تجاری به شکل نواری، آسیب‌پذیری بیشتری نسبت به جرم و جنایت دارند، زیرا تنوع فعالیت‌های غیرتجاری مانند سکونت و کنترل اجتماعی ناشی از آن را رقیق نموده و به خاطر رجوع غیرقابل کنترل افراد زیادی به آن محدوده ارتکاب جرم خیابانی را برای مجرمین آسان‌تر می‌سازد (Angel, 1968).

نظریه‌های اولیه ساده‌ای که توسط وود (۱۹۶۱)، جیکوبز (۱۹۶۱) و آنجل (۱۹۶۹) ارائه گردیده بود، به وسیله معروف‌ترین نظریه‌پرداز این مبحث یعنی اسکار نیومن (۱۹۷۲) تکامل یافت.

مطالعات و تحقیقات اسکار نیومن بر روی یک کار کاملاً آماری و تحلیلی در شهر نیویورک انجام شده و نظریات جین جیکوبز را مورد ارزیابی قرار داده است. او معتقد است برعکس نظریات اعلام شده جین جیکوبز، خیابان‌های تجاری جرائم زیادی را هم با خود به همراه می‌آورد. او بر اساس کار سیستماتیک و آماری که بر روی اندازه و ارتفاع انواع ساختمان‌ها و میزان جرائم انجام داد، به این نتیجه رسید که ارتباط مستقیمی میان افزایش تعداد طبقات و افزایش اندازه پروژه‌ها از یک سو و از سوی دیگر افزایش جرائم وجود دارد و برای مثال در ساختمان‌های زیر شش طبقه جرائم کمتری نسبت به ساختمان‌های بیش از ۶ طبقه رخ می‌دهد.

از دیگر یافته‌های اسکار نیومن در مورد طراحی راهروها و کریدورهایی است که از دو طرف پوشیده شده‌اند. به زعم او، اینگونه فضاهای داخلی در پروژه‌های بزرگ و ساختمان‌های با ورودی‌های زیاد مستعد ارتکاب جرائم و خرابکاری هستند (Newman, 1996).

نمودار ۲: تقابل رویکردهای جیکوبز، نیومن و آنجل در رویکرد موضوعی

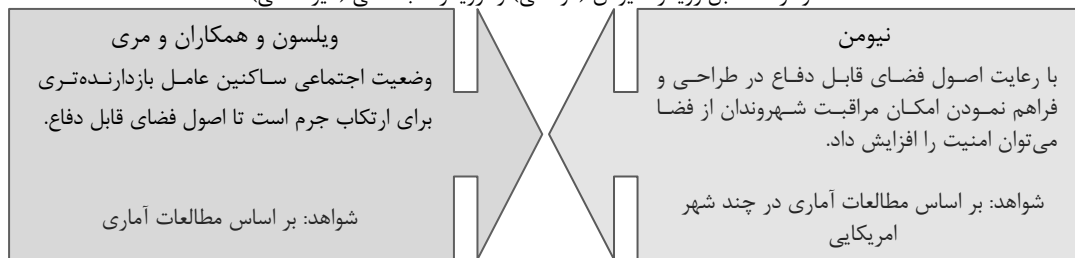


نیومن بر اساس مطالعات خود به معرفی سه فاکتور می‌پردازد که با افزایش نرخ جرم و جنایت در بلوک‌های مسکونی ارتباط مستقیمی دارد: غریبگی ساکنین با هم، کمبود نظارت ساکنین بر فضا و قابلیت دسترسی به راه‌های فرار. این عوامل مجرمین را قادر می‌سازند که به صورت پنهانی اقدام به ارتکاب جرم نموده و به سادگی از صحنه فرار کنند. بر این اساس او مفهوم فضای قابل دفاع را مطرح نموده و یک سری از ساز و کار را برای تعریف قلمروها چه به صورت واقعی و چه به صورت سمبولیک و بهبود امکان نظارت بر فضا ارائه می‌دهد تا از آن طریق هر فضا تحت کنترل ساکنانش درآید (Newman, 1973).

البته نظریات نیومن با تمام ارزشی که داشته است، با انتقاداتی از سوی دیگر پژوهشگران خصوصاً پیروان رویکرد غیرمکانی روبرو گشته<sup>۱</sup> که عمده‌ترین آنها این است که اسکار نیومن در تئوری خود برای پیشگیری از کاهش جرائم شهری عامل طراحی را مطلق پنداشته و به عوامل دیگر پیشگیری اشاره ننموده است. نیومن به علت اینکه توجهی به چگونگی ویژگی‌های اجتماعی ساکنین در مجتمع‌های مسکونی و تأثیر محله‌های مجاور ننموده است نیز مورد انتقاد قرار گرفته است.

یکی از منتقدان او ویلسون و همکاران او بودند که به اعتقاد آنها وضعیت اجتماعی ساکنین عامل بازدارنده‌تری برای ارتکاب جرم است تا اندازه و ارتفاع ساختمان و حتی دیگر مؤلفه‌های معرفی شده توسط نیومن. مری<sup>۲</sup> (۱۹۸۱) به عنوان یکی دیگر از مروجین راه‌حل‌های غیرمکانی، با مطالعه پروژه‌های که واجد خصوصیات فضای قابل دفاع بوده ولی همچنان آمار بالایی از جرائم در آن به وقوع می‌پیوندد، به عامل مهم دیگری که آن را "از هم‌گسیختگی قومی - نژادی" نامید، پی‌برد. او به نکته حساسی اشاره نمود و آن اینکه "گرچه طرح کالبدی قادر است شرایطی را ایجاد کند که جرم در کنترل اجتماعی شهروندان و ساکنین درآید، ولیکن نمی‌تواند تضمین‌کننده حضور فعال و مشارکت ساکنین و شهروندان باشد" (Murry, 1994).

نمودار ۳: تقابل رویکرد نیومن (موضوعی) و رویکرد اجتماعی (غیر مکانی)



رویکرد "پیش‌گیری از جرم از طریق طراحی محیطی"<sup>۱</sup> نقاط مشترک بسیاری با ایده نیومن دارد. اصلی‌ترین ایده آنها این است که می‌توان محیط فیزیکی را طوری طراحی نمود که بوسیله کاهش امکانات وقوع جرم، احساس امنیت را افزایش داد (Carmona, 2003: 122). این رویکرد به طور کلی چهار اصل را برای پیشگیری از جرم ارائه نموده است: ایجاد امکان مراقبت و نظارت، تشویق شهروندان به استفاده از فضاهای شهری، کنترل دسترسی و از بین بردن عوامل تحریک آمیز در محیط (Taylor, Harrell, 1961).

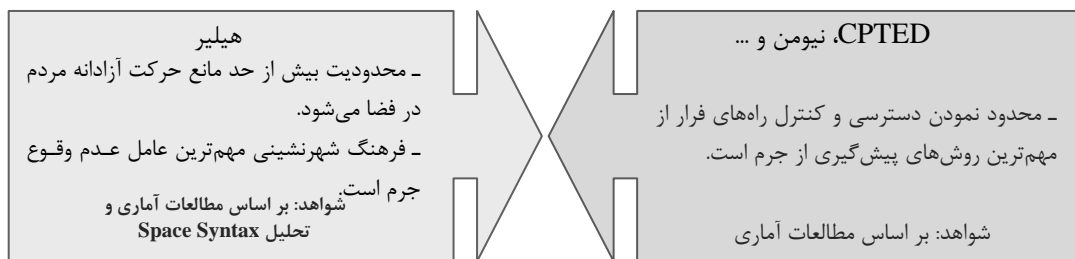
هیلیر (۱۹۹۶) به عنوان یکی از پیروان رویکرد موضوعی بیان می‌دارد که ایجاد محدودیت‌های فضایی بسیار جهت پیش‌گیری از وقوع جرم علی‌رغم ایجاد احساس امنیت، بیشتر مانع حرکت طبیعی و راحت مردم در فضا می‌شوند. به اعتقاد او حضور طبیعی مردم در فضا است که امنیت را برای فضاهای شهری به ارمغان می‌آورد. او در مطالعات خود

پیرامون پیکربندی فضایی<sup>۱۱</sup> و حرکت به این نتیجه رسید که ایجاد فضاهایی با هویت و شخصیت متمایز حضور علاقمند مردم در فضاها و احساس امنیت ناشی از آن را افزایش می‌دهد (Hillier, 1996).

کرمونا در کتاب خود<sup>۱۲</sup> ادعا دارد که هیلیر رابطه معکوسی میان درجه هم‌پیوندی فضاها و میزان جرم و جنایت قائل شده است. در حالی که با رجوع به مقاله هیلیر و مطالعه آن در می‌یابیم که این برداشت کرمونا به علت مطلق اندیشی کرمونا نادرست بوده و همانطور که هیلیر در آخرین پژوهش خود مطرح می‌کند: هم‌پیوندی<sup>۱۳</sup> در فضاهای شهری ممکن است دو اثر متفاوت داشته باشد: از یک سو احتمال دارد موجب افزایش نظارت شهروندان شده و میزان جرم را کاهش دهد و از سوی دیگر ممکن است به دلیل قابلیت دسترسی بیش از اندازه فضا، پتانسیل وقوع جرم را فراهم سازد. به اعتقاد او نکته اصلی در ایجاد امنیت وجود فرهنگ اسکان<sup>۱۴</sup> است. هرکجا این فرهنگ وجود داشته باشد میزان جرائم نیز کاهش می‌یابد (Hillier, 2007: 477).

بدین ترتیب همانطور که مشاهده شد، تناقض‌های اساسی بین راهبردهای طراحانه‌ای که طرفدار حضور مردم و نظارت طبیعی آنها جهت اطمینان از امنیت هستند و راهبردهایی که دسترسی و نفوذپذیری را برای کاهش امکان وقوع جرم محدود می‌کنند وجود دارد.

نمودار ۴: تقابل رویکردهای هیلیر و موافقان کنترل و محدودیت دسترسی

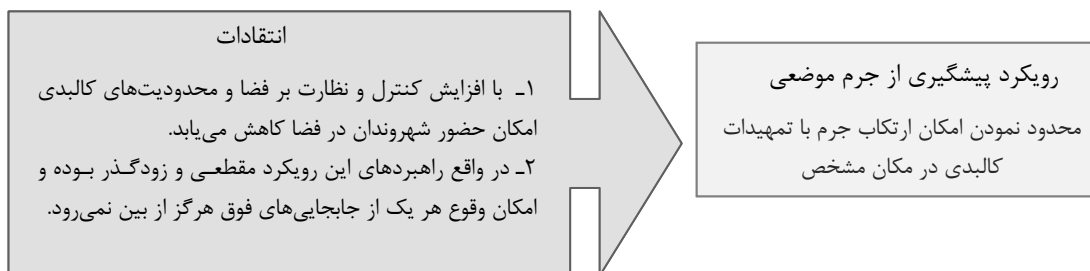


به طور کلی می‌توان گفت، رویکرد پیشگیری از جرم موضعی در دو زمینه اصلی مورد انتقاد قرار گرفته است. نخست، وسواس یا توجه بیش از حد این رویکرد در ایجاد امنیت با افزایش کنترل و نظارت بر فضا و محدودیت‌های کالبدی. همانطور که دیویس در کتاب خود<sup>۱۵</sup> عنوان می‌کند در چنین شرایطی فضاها حالتی غیرقابل رسوخ مانند سنگر به خود گرفته و جوی را ایجاد می‌نمایند که در آن ساکنین عادی نیز با احساس تحت کنترل بودن آرامش خود را از دست می‌دهند. این حس و حال فضایی، با وجود امن بودن، استفاده‌کنندگان بالقوه از فضا را فراری می‌دهند (Davis, 1990).

دومین انتقاد، در واقع اعلام کمبودی است، درون گروهی (رویکرد موضعی) که با کاهش فرصت ارتکاب جرم در یک مکان، ممکن است پنج نوع جابجایی صورت گیرد: عمل جرم از یک مکان به مکان دیگر جابجا شود (جابجایی جغرافیایی)، زمان وقوع جرم عوض شود (جابجایی زمانی)، هدف ارتکاب جرم تغییر کند (جابجایی هدف)، روش انجام جرم عوض شود (جابجایی تاکتیکی) و نوع جرم با نوعی دیگر جایگزین شود (جابجایی نوع جرم) (Felson and Clarke, 1998: 25).

بر این اساس برخی از اعضای این گروه اذعان می‌دارند که راهکارهای رویکرد مکان‌محور ممکن است مقطعی و زودگذر بوده و امکان وقوع هر یک از جابجایی‌های فوق هرگز از بین نمی‌رود.

نمودار ۵: انتقادات وارده بر رویکرد موضعی به طور کلی



## جمع‌بندی

با توجه به مناقشات مشهود بین دو رویکرد اصلی پیشگیری از جرم، یعنی رویکرد اجتماعی (غیرمکانی) و رویکرد مکانی (موضعی)، می‌توان گفت علیرغم تناقضی که با نگاهی سطحی بین این دو رویکرد مشاهده می‌شود، در واقع این دو رویکرد مکمل هم می‌باشند.

همانطور که عنوان شد، از نظر تئوری به نظر می‌رسد، رویکرد اجتماعی (غیرمکانی) برخورد ریشه‌ای با مسئله جرم و جنایت دارد، چرا که برای از بین بردن انگیزه‌ها و ریشه‌های جرم در جامعه تأکید دارد. اما از آنجا که تحقق اهداف این رویکرد نیازمند زمان بیشتر، تمهیدات جامع‌تر و آموزش‌های اجتماعی، فرهنگی و ... بسیاری است و نمی‌توان برای پیشگیری از جرم منتظر برنامه‌ریزی و راه‌حل‌های صرفاً دراز مدت ماند و به چاره‌اندیشی در رابطه با مسائل و معضلات ملموس و موضعی نپرداخت، در عمل برای حل مسائل عاجل هم‌زمان نیاز به توجه و به کارگیری رویکرد دوم یعنی از بین بردن فرصت ارتکاب جرم با تمهیدات کالبدی نیز می‌باشد.

کلیه منتقدان رویکرد موضعی تنها از موضع غیرمکانی یا اجتماعی به مسأله پیشگیری از جرم نگریسته و به دنبال توجیه رویکرد خود بوده‌اند. هرچند انتقادات و کاستی‌های اعلام شده توسط اعضای رویکرد غیرمکانی یا اجتماعی موجه می‌باشد ولی انتقاد از بیرون به نوعی تخطئه رویکرد دیگر می‌انجامد. آنچه در این میان ضروری به نظر می‌رسد و می‌بایست هم زمان صورت پذیرد، نقد کاستی‌های درون گروهی جهت رفع نقاط ضعف و اعتلای رویکرد موضعی است. در واقع، با توجه به تمام نظریه‌پردازی‌های صورت گرفته پیرامون "ارتقای احساس امنیت" می‌توان گفت از طریق طراحی کالبدی تا حد زیادی می‌توان جرائم را در فضاهای شهری کاهش داد. البته در این راستا دو نکته مهم حائز اهمیت است: نخست آنکه، کیفیت‌های طراحی شهری به تنهایی ظاهر و ایجاد نمی‌شوند، بلکه این کیفیت‌ها هم زمان و مکمل هم بوده، روابط پیچیده‌ای با هم دارند و ایجاد احساس امنیت در فضا نیازمند ارتقای سایر کیفیت‌های طراحی شهری مانند احساس تعلق است که حضور شهروندان را در فضا تشویق نماید.

از سوی دیگر باید در نظر داشت که اتخاذ روش و تکنیک مناسب برای پیش‌گیری از جرم به درک عمیق زمینه محلی نیاز دارد. در مکانی خلوت و به اصطلاح سوت و کور ممکن است ایجاد سرزندگی برای جلب افراد، نظارت طبیعی آنها و کاهش امکان وقوع جرم مفید به نظر رسد، ولی این سرزندگی اگر از حد خاصی تجاوز نماید، موجب آشفته‌گی محیط شده و با افزایش امکان ارتکاب جرم امنیت را کاهش می‌دهد.

## منابع

حشمتی، محمد (۱۳۸۴) "تأثیر طراحی شهری بر پیشگیری و کاهش جرائم و نابهنجاری‌ها" فصلنامه علمی-پژوهشی صفا، شماره ۴۱: ۶۵-۳۸.

گلکار، کورش (۱۳۸۰) "مولفه‌های سازنده‌ی کیفیت طراحی شهری" فصلنامه علمی-پژوهشی صفا، شماره ۳۲: ۸۹-۸۲.

- Angel, S (1968) "**Discouraging Crime through City Planning**" Berkeley, University of California.
- Carmona, M., Heath, T., Taner, O. and Tiesdell, S (2003) "**Public Places, Urban Spaces**" Oxford, Architectural Press.
- Clarke, R.V.G (1997) "**Situational Crime Prevention: Successful Case Studies**" 2nd edition, New York, Harrow & Heston.
- Coupland, A (1997) "**Reclaiming the City, Mixed Use Development**" Oxford, Alden Press.
- Davis, M (1990) "**City of Quartz: Excavating the Future in Los Angeles**" London, Verso.
- Felson, M. and Clarke, R.V. (1998) "**Opportunity Makes the Thief: Practical Theory for Crime Prevention**" Police Research Series Paper 98, London, Home Office: 17-32.
- Hillier, B. and Sahbaz, O (2007) "**High Resolution of Crime Patterns in Urban Street Networks**" London, University of College: 451- 478.
- Hillier, B (1996) "**Space Is the Machine**" Cambridge, Cambridge University Press.
- Jacobs, J (1961) "**The Life and Death of Great American Cities**" New York, Random house.
- Jeffery, C.R (1971) "**Crime Prevention Through Environmental Design**" CA: sage, Beverly Hills.
- Murry, C (1994) "**The Physical Environment**" In Crime, edited by Wilson J.Q and Petersilia, J. San Francisco, CA: Institute for Contemporary Studies.
- Newman, O (1972) "**Defensible Space: People and Design in the Violent City**" New York, Macmillan.
- Newman, O (1996) "**Creating Defensible Space**" New York: Macmillan. Washington, D.C, U.S. Department of Housing and Urban Development.

Taylor, R.B. and Harrell, A.v (1996) "**Physical Environment and Crime**" National Institute of Justice Research Report. Washington, D.C. US. Department of justice.  
Wood, E (1961) "**Housing Design, A Social Theory**" New York, Citizens, Housing and Planning Counsel of New York.

## پی‌نوشت‌ها:

1. Security
2. Safety
3. Dispositional approach
4. Social approach
5. Wilson (1992), Murry (1994)
6. Situational Crime Prevention, 1997
7. The Life and Death of Great American Cities, 1961

۸- هرچند انتقاداتی که به نظریات نیومن وارد شده است به سایر نظریات رویکرد مکانی نیز وارد است، ولی به علت اهمیت نیومن و تاریخ ساز بودن او، مخاطب اغلب انتقادات این شخص است.

9. Murry, 1994
10. Crime Prevention Through Environmental Design (CPTED)
11. Spatial Configuration
12. Urban Places, Public Spaces
13. Integration

۱۴- هیلیر در این رابطه از اصطلاح Residential Culture استفاده نموده است که به طور معمول برای فرهنگ سکونت به کار برده می‌شود. ولی با کمی تأمل می‌توان دریافت که منظور هیلیر از این واژه فرهنگ اسکان می‌باشد که به معنای عمقی است که فرهنگ یکجانشینی و تمدن شهری بر ذهنیت ساکنین ریشه دوانده است.

15. City of Quartz (1990)